بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 28/11/1386

بحث در مورد این بود که اذا تعدد الشرط والتّحد الجزا چه معامله ای باید بکنیم ، در واقع تعارضی که وجود دارد بین ظهور دلیل اول در شرط کافی بودن مثلا در شرطش با ظهور دلیل دوم در شرط لازم بودن شرطش ، شرط کافی بودن شرط دلیل اول با شرط لازم بودن شرط دلیل دوم اینها با هم تعارض میکنند، که شرط کافی بودن ازش به منطوق یاد میکنیم شرط لازم بودن به مفهوم ازش یاد میکنیم خوب برای تقدیم ظهور دلیل درشرط کافی بودن وظهور دلیل در شرط لازم بودن وجوهی ذکر شده بود، وجه اول کلام آقای خوئی بود که فرمودند اصلا ظهور دلیل در شرط لازم بودن اصلا در محطّ تعارض نیست که گفتیم نه مطلب تمامی نیست،وجه دوم این بودظهور دلیل در شرط کافی بودن در رتبه متقدم هست نسبت به ظهور دلیل در شرط لازم بودن که عرض شد اینجا هم اشکال صغروی دارد هم اشکال کبروی، تقریب سوم تقریبی که من به ذهنم رسیده بود بعد دیدم در کلام آقای روحانی هم هست آن این است که ظهور دلیل در شرط لازم بودن از اطلاق مقامی استفاده میشود، اطلاق مقامی شرطش این است که متکلم در مقام بیان باشد از دلیل اول ما میفهمیم که متکلم در مقام بیان نبوده است که البته خیلی تفاوت ندارد ما این را بگیم اطلاق مقامی استفاده میشود یا اطلاق لفظی را هم دقیقا میشود همین بیان را هم در موردش جاری کرد وچون اطلاق لفظی هم شرطش این است که متکلم در مقام بیان باشد ،از ظهور دلیل اول درشرط کافی بودن یک چیز این ظهور را محکّم میکنیم کشف میکنیم که دلیل دوم در مقام شرط لازم نیست همین مقدار شرط کافی را میخواهد بیان کند، خوب این هم مناقشاتش گذشت، تقریب چهارم که ظاهرا کلام مرحوم آخوند به اوناظر هست این است که ظهور دلیل در شرط کافی بودن نسبت به ظهور دلیل دوم در شرط لازم بودن أقوی هست، اینجوری ایشان بیان کردند، پس بنابراین ما به قرینه دلیل اظهر از ظاهر رفع ید میکنیم ما مگفتیم اینجا یکسری مناقشات کبروی و صغروی هست ،اینکه مجرّد اظهریّت به هر مرتبه ای باعث تقدیم بر ظاهر میشود این محل مناقشه است تفصیلش به بحث تعادل و تراجیح واگذار شد، عمدتا اینجا روی بحث صغروی میخواهیم بحث کنیم آن این است که ظهور دلیل در شرط کافی بودن الزاما از ظهور دلیل دوم بر شرط لازم بودن اقوائیّت ندارد ،قبل از آن من یک تذکر بدهم دوسه تا تاویل اینها مبانی مختلفی هستند که در واقع یک چیز را اثبات میکنند یکی اینکه ما بگیم شرط ،شرط کافی است ،یا منطوق قضییه اول یا ظهور دلیل اول در اطلاق واوی این سه تا مطلب با همدیگه هم نتیجه هستند گاهی اوقات ما تعبیر میکردیم اطلاق أویی با اطلاق واوی تعارض میکند مرادمون خصوص تعبیر مرحوم نائینی نیست،همه چیزهایی که نتیجه شون اطلاق واوی است ،اطلاق واوی را شما ممکن بگید ظهور دلیل در شرط کافی بودن تعبیر کنید ،اطلاق منطوقی تعبیر بکنید،چون نتیجه اش یکی است گاهی اوقات ما یکیش را جای دیگری تعبیر میکنیم و بنابراین در تعبیرات خیلی روی عین آن تعبیر تاکید نکنید، نتیجه اش این هست که اگر اطلاق واوی میگیم یعنی اینکه مثلا شرط علت تامه است حالا به هر وجهی که نتیجه اش این میشود که وقتی شرط تحقق پیداکرد جزا هم تحقق پیدا کند ،اطلاق الثبوت عند الثبوت،به هر بیانی این را اثبات کنیم گاهی اوقات اطلاق واوی تعبیر میکنیم گاهی اوقات شرط کافی بودن تعبیر میکنیم آاطلاق قضییه شرطیه ، منطوق، اینها همه یک نتیجه را به دنبال می آورد، از آن طرف یکسری چیزهایی هستند اینها با هم مصادف هستند، شرط لازم بودن این شرط ،اطلاق أویی،اطلاق مقابل به عطف به أو،مفهوم قضیه، اینها یک نتیجه را به دنبال می آورند،ظهور دلیل در انتفاء عند الانتفاء ،اینها تعبیرات مختلفی هستند نتیجه وحدانی دارند،ما گاهی اوقات میخواهیم اینها را با هم مقایسه کنیم تعبیرات دیگری را به کار میبریم، این است که خیلی روی اصل تعبیر تکیه نکنید ،ما بحث اینکه کدام درست است بحث کردیم ، بحثی که دیروز گفتیم تقریب چهارم بود گفتیم گخ ظهور دلیل در شرط کافی بودن شرط اول بر اظهر است بر ظهور دلیل دوم بر شرط لازم بودن،اینجا مناقشاتی مطرح بود اولا گفتیم اشکال کبروی هست که مجرد اظهریّت وجه تقدیم نمیشود هر مرتبه ای از اظهریّت کافی نیست ،بله مراتب شدیدش همینطور هست که گفته شده است،نکته دوم اینکه این شکلی نیست که منطوق همیشه مقدم بر مفهوم باشد در ظهور ،اگر هم به طور نوعی منطوقها مقدم بر مفهوم باشند این دائمی نیست خیلی وقتها ویژگیهایی در موارد هست که این ویژگیها سبب میشود که این ظهور کم و زیاد بشود، یکی از نکاتی که باعث تقویت و تضعیف این ظهورات بشود آن این است که محطّ سوال و محطّ تکیه روایت چیست ،گاهی اوقات روایت اصلا بر مفهوم تکیه میکند مثل اینکه یک نفری میاد میگه من هر شب یک قرص استامینوفن میخورم و میخوابم ،خوب میگیم آقا وقتی مریضی قرص بخور ،این یعنی چی ؟ آنچیزی که تکیه عمده متکلم هست یعنی بدون مریضی جایز نیست انسان قرص بخورد ،تکیهء قضییه بر مفهوم هست،فردی که میخواهیم حکمش را بیان کنیم با مفهوم میخواهیم بیان کنیم ،اگر ظهور هم دلیل داشته باشد در منطوق که گاهی اوقات اصلا ظهور در منطوق ندارد یعنی ظهور در اطلاق منطوق ندارد که هر وقت مریض شدی باید دوا بخوری نه ممکن اگه مریض شدی رفتی دکتر ، دکتر تجویز دارو کرد آن موقع باید آن مقدمه باشد برای اینکه مریض باشی ،مریضیت غیر قابل تحمل بود ، مستمر بود، و قید دیگه ای علاوه بر مریضی هم وجود داشته باشد ، استمرار مرض ، شدت مرض ، مراجعه به طبیب، یک همچین قیدی هم اضافه باشد ولی چون در مقام اطلاق اثباتی نیستیم آن قیود را نمیاریم ،اصلا تکیه ، تکیه به قید نفی است ،اگر اصلا نسبت به قضییه اثباتی اطلاق هم داشته باشد که خیلی وقتها این اطلاق هم ندارد ،اطلاقش به هر حال ضعیف است فرض کنید یک نفری میگه من هر شب قرص میخورم، ما میگیم آقا دوتا دلیل اینجا وارد شده ،یکی اینکه شما وقتی دکتر گفت قرص بخور ،قرصت را بخور این یعنی بدون اجازه دکتر قرص نخور، یکی دیگه اینکه بگه وقتی مریضی قرص بخور ،این دوتا دلیل با هم تعارض با عموم خصوص من وجه دارند ،ممکن است مثلا مریض باشد و دکتر بگه و رابطشون عموم و خصوص من وجه باشد،اینجا حلّ تعارض بین این دوتا دلیل این هست که شرط قضیه این هست که هم مریضی باشی هم دکتر بگه، مثلا جمع بین این دوتا دلیل را به این بکنیم که مجموع الامرین معتبر است اینجا اصلا گاهی اوقات تعارض بین دوتا دلیل نیست به دلیل اینکه در مقام اطلاق منطوقی نیست اصلا آن میگه وقتی دکتر گفت بخور یعنی بدون گفته دکتر نخور برای خوردن گفتار دکتر شرط است ،شرط لازم خوردن گفتن دکتر است ،دلیل دوم میگه شرط لازم جواز قرض خوردن مریض بودن است خوب جمع بین این دوتا این است که میگیم هر دوشرط است با هم تعارض ندارند ، هم گفتن دکتر شرط باشد یعنی شرط لازم باشد هم مریض بودن، خوب هر دو تا را میگیم ،شرط دیگه هیج تنافیی ندارد، گاهی اوقات ابتدائا ظهور دارد که شرط کافی است ولی به قرینه دلیل دوم به دلیل اینکه نسبت به مفهوم خیلی ظهور قویی دارد ظهور مفهومی قضیه باعث میشود از شرط کافی بودن دلیل مقابل رفع ید کنیم حمل کنیم به جزء العله هم باید دکتر بگه هم تو باید مریض باشی،البته این مثال یک جمع بهتری دارد که بعدا عرض میکنم ، (ادب اقتضا میکند به صراحت مفهوم را بیان نکنیم،ظهور مفهومی ظهور با واسطه است ظهوری است که مخاطب خودش در شکل گیری این ظهور حظور فعال دارد، فقط جنبه انفعالی ندارد ، مجرد اینکه ظهور غیر مستقیم است ضعف ظهور نیست،یکی از نکاتی که موجب اظهریّت میشود مورد است که مورد چیست ؟نکته دوم اینکه اساسا این نسبت سنجی هایی که ما کردیم مفهوم و منطوق را در یک دلیل در نظر گرفتیم ما باید مفهوم این دلیل را با منطوق آن یکی در نظر بگیریم فرض کنید اگر ما یک دلیل واحد داشته باشیم به فرض حالا که اینجور اشکال اول در واقع این هست که مفهوم یک دلیل نسبت به منطوق آن دلیل ممکن مفهوم قویتر باشد منطوق قویتر نباشد،نکته دوم اینکه فرض کنید که هر دلیل وحدانی را در نظر بگیریم همیشه منطوقش از مفهومش قویتر است اگر فرض کنیم ،نسبت به دلیل دیگه ممکن است این شکلی نباشد،پس بنابراین نمیتوانیم ما به طور کلی این نسبت سنجی ها را این شکلی مطرح کنیم،حالا این اشکالات دوم یک اشکالاتی دارد که من خیلی روش تکیه ندارم،نکته سوم اینکه نسبت بین مفهوم و منطوق عموم خصوص من وجه شد در دلیلی که عموم و خصوص من وجه هستند گاهی اوقات یک دلیل اظهر هست از دلیل دیگه به دلیل اینکه آن عام من وجه نسبت به محل اجتماع ، اکثر افرادش است،یعنی نسبت به یک دلیل تخصیص اکثر پیش بیاد نسبت به دلیل دیگه تخصیص اکثر پیش نمییاد، یعنی ما دقیقا آن بحثهایی که در مورد نسبت دو دلیل وجود دارد آن بحثها را کاملا باید اینجا پیاده کنیم ، نسبت مفهوم یک دلیل نسبت به منطوق یک دلیل دیگری آیا اگر خارج کنیم ،فرض کنید حالا ببینید مثال اذا خفی الاذان فقصر و اذا خفیة الجدران فقصر ،میگیم اذا خفی الاذان منطوقش این است اذا خفی الاذان فقصر سواءٌ خفیة الجدران أم لا، دلیل دوم مفهومش این است که اذا لم تخفی الجدران فلاتقصّر سواء خفی الاذان أم لم تخفی ،محل تعارض جایی است که اذان مخفی نباشد که هر دو دلیل را بگیرد ،محل اجتماعشان این است که اذان خفاء داشته باشد ولی جدران خفاء نداشته باشد اگه اینطوری باشد دلیل اول میگه قصر واجب است دلیل دوم میگه قصر واجب نیست ، اگر صورت خفاء اذان و عدم خفاء جدران نسبت به مواردی که خفاء اذان هست اکثر مواردی که خفاء اذان میشود خفاء جدران نمیشود خوب بنابراین خفاء اذان شدن و خفاء جدران نشدن را نمیتوان از تحت این دلیل خارج کرد ولی اکثر مواردی که خفاء جدران نشده مواردی نیست که خفاء اذان شده باشد، مواردی که خفاء جدران نشده و خفاء اذان هم نشده خیلی زیاد میشود، اگه همچین فرضی بکنیم، اینجا مجمع این دوتا دلیل نسبت به دلیل اول میشود کالنّفس نسبت به دلیل دوم میشود ظاهر، خوب اینجا ظهور دلیل اول را بر ظهور دلیل دوم مقدم میکنید به دلیل اینکه کالنفس است،گاهی اوقات برعکس است مفهومی که شما میسنجید این مفهوم نسبت به آن مجمع أظهر هست، مواردی که خفاء اذان شده غالبا خفاء جدران هم شده است ،پس بنابراین مواردی که خفاء اذان شده باشد خفاء جدران نشده باشد خیلی کم است، هیچ مانعی نداشته باشد ما خفاء اذان را حمل بر غالب کنیم که خفاء جدران هم همراش هست اگر اینجور باشد، ولی از آن طرف خفاء جدران نشده باشد خفاء اذان هم خیلی وقتها شده است ،اگر اینجور باشد خوب مفهوم ظهورش خیلی قویتر میشود چون ظهورش قویتر شد ما منطوق را باید ازش رفع ید کنیم بگیم حمل غالب کنیم غالب موارد که خفاء اذان میشود خفاء جدران هم میشود فرد نادری را از تحت منطوق خارج کردیم جایی که خفاء اذان شده باشد ولی خفاء اذان نشده باشد ، فرض کنید یک نفر میگه اگه شما روحانی دیدید این پول را بهش بدهید سهم امام است باید به روحانی داده بشود ،یکی میگه باید به معمم داده بشود ،خوب ما میگیم روحانی غیر معمم نادر است ،اینکه گفته روحانی مراد افراد غالبش هست که معمم هستند ،بنابراین یک نکته دیگه این است که نسبت سنجی باید بشود که یک فرد اظهر هست تخصیص اکثر پیش میاد پیش نمیاد؟ اساسا فقها خودشون در این موارد جزئی که وجود دارد همین بحثهای جزئی این شکلی را مطرح کرده اند ،این بحث در مساله حرمت ابد در تزویج در حال احرام ،بحث سر این است که حرمت ابد شرطش خصوص علم است یا علاوه بر علم دخول هم باید شده باشد یا احد الامرین است یا مجموع الامرین است ،این بحث را حالا در تقریرات اقای آشتیانی ببینید ،یعضی از وجوه را بر بعضی دیگه مقدم داشته به این دلیل که اگرترجیح ندهید تخصیص اکثر پیش می آید ،این را هم در بحث حج بحث میشود هم در بحث نکاح در محرمات ابدی، مناقشه اش در بحث نکاح حاج آقا هست ،(عرض من این است که خصوصیات مورد بسیار موثر است واینجا ها باید موردی در نظر بگیریم )یک نکته دیگه را من به عنوان احتمال طرح میکنم ولی نمیخواهم روش تکیه کنم آن این است که آقایون این بحثها را که مطرح میکنند بحثهای عام نسبت به همه ادوات شرط مطرح میکنند،ممکن شخصی ادّعا بکند که ادوات شرط باهمدیگه فرق دارد ،مثالا إن شرطیه را با إذا فرق بگذارد بگه مثلا ظهور اذا ظهور متی ،متی بگه ظهورش در علیّت تامه قویتر است ،متی جاء زیدٌ جاء عمرٌ ،متی یعنی هر وقت ،کأنّ دلالتش بر اطلاق منطوقی به وضع بگیم هست نه به مقدمات حکمت ، ممکن بین ادوات فرق داشته باشد نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم أنّا شئتم ،أنّا شئتم ناظر بر این است که هر زمانی که میخواهید ، نسبت به زمان این نصوصیّت داشته باشد ،این به هر حال ادوات شرط را ممکن است درظهور در منطوق و در مفهوم نباید ما یک حکم عام باید دقت کنیم که آن ادوات شرطی که هست همشون یک کاسه اند و اساسا گاهی اوقت یکسری بحثهای اصولی را به نحو عام طرح میشود که نباید به این شکل عام طرح بشود ،حاج آقا میگفتند حقیقت شرعیه داریم یا نداریم ایشان میفرمودند بحث بحث اصولی نیست چون حقیقت شرعیه بحث را باید اینجور بکنیم آیا لفظ صلوة را شارع وضع کرده است یا نکرده است ،صوم را وضع کرده یا نکرده است ،اینها باهم ملازمه ندارند ، صلواة واقعا ممکن حقیقت شرعیه داشته باشد صوم نداشته باشد ، صوم داشته باشد حج نداشته باشد بحث عام نیست بحث لغت شناسی است ،تاریخ لغات شرعی را باید تک تکش را بررسی کرد عام نیست بحثش ممکن ما نسبت به بعضی لغات بگیم اینها حقیقت شرعیه هستند بعضی نیستند ،حالا من یک مطلب دیگه میخواهم بگم ،بعضی وقتها اصولی هست ولی به آن عمومیّتی که آقایون اصولی طرح میکنند عمومی نیست فرض کنید ادات شرط را بحث عام میکنند که ،اصلا مفهوم ،دلالت ادوات شرط بر عموم ،ممکن است کلیه ادوات شرط دال نباشد ولی انّا دال باشد بحث عام نیست ، آن عمومیت آنچنانی که ادوات شرط به عنوانه آن معلوم نیست یک قدری باید ایشان یک مثالها خاص میزدند روی إن پیاده میکنند ،اینکه تحقیق روی معنای حرفیه میکنند حکم جر را مثال میزنند مثلا آقای خویی میگه حروف وضع شده برای تخصیص معنا ،این تخصیص برای حرف جرّ است بسیاری از حروف هست که اصلا تخصیص در آنها معنا ندارد یای ندا مثلا چی را دارد تخصیص میدهد ، اینجا یکی از نکاتی که در این ظهور سنجیها باید مدِ نظر باشد نوعیّت آن ادات شرط است حالا ادامه بحث فردا.